

مردی از جنس مردم...

همواره عادت بر این است که در معرفی شخصیت‌های بزرگ و اثرگذار، مشخصات شناسنامه‌ای و سیر منطقی و ترتیبی حیات آنان از کودکی تا کهنسالی و مرگ، حوادث و وقایع، سوابق علمی، فرهنگی و مبارزاتی، بررسی می‌شوند. با آنکه فواید بسیاری در این روش وجود دارد، لذا با قدری تأمل درمی‌یابیم که آنچه در یادها و خاطره‌های ماند و هرگز فراموش نمی‌شود، سیر کلیشه‌ای و منطقی زندگی انسان‌ها نیست، بلکه نقاط خاص و تعیین‌کننده‌های هستند که همچون نوری و نشانه‌ای بر جای می‌مانند و تأثیر عمیق بر جای می‌گذارند، به گونه‌ای که می‌توان با همان نشانه‌ها، عبار و ارزش یک زندگی را محک زد و قدر و اندازه‌اش را دانست و یادش را در دل زنده نگاه داشت.

خداوند در وجود بندگان قدرت تمیز و تشخیص و به معنای قرآنی صفت فرقان را به ودیعه نهاده است. افراد از هر طبقه و قشر و با هر جنسیتی قادر به درک زیبایی‌ها و ویژگی‌های شخصیتی انسان‌های کمال یافته هستند. الزاماً نیازی نیست که در برخورد با یک انسان متعالی، همه گذشته‌ها و او را بدانیم، بلکه حال و قال کنونی وی، گویاترین دلیل بر تأیید و مقبولیت اوست.

حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقای جمی، امام جمعه شهر آبادان که سال‌ها نماد مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمن بود، از جمله انسان‌هایی است که برای شناخت و درک ویژگی‌های شخصیتی اش کافی است خاطرات مردم آبادان، بالخصوص مردان و زنان رزمنده این شهر را مرور و از لایه لای این خاطرات، ابعاد وجودی این مرد بزرگ را بدون شعار زدگی و به دور از افراط و تفریط کشف و بازگو کنیم. هرچند پرورنده حیات پر برکت ایشان، از لحاظ اعتقادی، اجتماعی و سیاسی و مبارزاتی، سرشار از افتخار و هر برگ آن برگرفته از حوادث برجسته‌ای است، اما بازنگری شخصیت ایشان از دریچه نگاه مردمی که سال‌ها در عالی‌ترین جلوه‌های دینی و عبادی خود به او اقتدا کرده‌اند، در خور بررسی دقیق و عالمانه و قطعاً شنیدنی و به یادماندنی است.

اشاره به این نکته مهم ضرورت دارد که در شهری صنعتی همچون آبادان که محل تلاقی افکار و اندیشه‌های گوناگون عقیدتی و سیاسی بوده و از آغاز پیدایش این شهر تا سال‌های توسعه، نوعی فرهنگ غربی و انگلیسی بر آن سایه انداخته بود، جلب اعتماد و اطمینان مردم توسط شخصیت‌های دینی و با لباس روحانیت، امری بسیار دشوار بوده است. احراز پایگاه محکم و معتبر مردمی در میان نیروهای فکری منسجم و قدرتمند و همسو نمودن آحاد مردم، مستلزم توانایی علمی، هوشیاری، سعه صدر و در یک کلام ویژگی‌های منحصر به فردی است.

حجت‌الاسلام جمی در طی سال‌های پیش از انقلاب و پس از آن به گونه‌ای در کنار مردم آبادان زیست که اقبال و همراهی اکثر آنها را به دست آورد تا جایی که می‌توان ایشان را شخصیتی محوری و عامل پیوستگی و انسجام شهری دانست که به خاطر شرایط خاص جغرافیایی، وجود مهم‌ترین پالایشگاه خاورمیانه و نقش ویژه در اقتصاد ملی، همواره مورد توجه بیگانگان بوده و آنان با تزریق انواع گرایش‌های غیر دینی و انحرافی در آن، قصد تفرقه و آشوب و دخالت را داشتند. حجت‌الاسلام جمی، به عنوان یک روحانی مبارز و آگاه، همواره توطئه‌ها را خنثی کرده و عامل آرامش و وحدت در میان مردم بوده است. این نقش در سال‌های دفاع مقدس به قدری بارز و چشمگیر بود که بدون مبالغه می‌توان ادعا کرد ایشان نقش تعیین

کننده‌ای در مقاومت شهر و پیروزی‌های رزمندگان در این منطقه داشته‌اند. هرچند در بازخوانی تاریخ دفاع مقدس، این نقش، مجهول مانده و از آن غفلت شده است، اما با بررسی اسناد و مدارک موجود و گفت‌وگو با بازماندگان و یادگارهای جنگ، از مردان و زنان رزمنده تا مردم مهاجر و آسیب دیده، می‌توان به نقش زنده و پویای ایشان در آن سال‌ها پی برد. تلاش نگارنده در این نوشتار مبتنی بر بازنگری جایگاه تأثیرگذار امام جمعه آبادان در طی سال‌های دفاع مقدس و ذکر خاطرات و بیان ناگفته‌های کسانی است که تا امروز فرصت و مجالی نیافته‌اند که از آن سال‌ها سخن بگویند. امید است چهره حجت‌الاسلام والمسلمین جمی در منظر خوانندگان، جلوه‌ای نو بیابد و تصویری شایسته و بایسته ارائه گردد.

□□□



در شهری صنعتی همچون آبادان که محل تلاقی افکار و اندیشه‌های گوناگون عقیدتی و سیاسی بوده و از آغاز پیدایش این شهر تا سال‌های توسعه، نوعی فرهنگ غربی و انگلیسی بر آن سایه انداخته بود، جلب اعتماد و اطمینان مردم توسط شخصیت‌های دینی و با لباس روحانیت، امری بسیار دشوار بوده است. احراز پایگاه محکم و معتبر مردمی در میان نیروهای فکری منسجم و قدرتمند و همسو نمودن آحاد مردم، مستلزم توانایی علمی، هوشیاری، سعه صدر و در یک کلام ویژگی‌های منحصر به فردی است.

زیباترین نماز جمعه
دفاع هشت ساله ملت ایران از شفاف‌ترین و افتخارآمیزترین دوره‌های تاریخی این مرز و بوم است. آنچه در این سال‌ها به وقوع پیوست، تجربه‌ای منحصر به فرد بود که یک بار اتفاق افتاد، اما تحلیل حوادث و وقایع، چرایی و چگونگی رخدادها از جمله موضوعاتی است که همواره جای تأمل و بررسی دارد و موجب دستیابی به شناختی است که در برخورد با حوادث مشابه ملی کارساز خواهد بود.

نماز جمعه شهر آبادان در طی سال‌های دفاع مقدس به جهت تأثیر عمیق بر روحیه رزمندگان و تقویت بنیه دفاعی آنان، از اهمیت خاصی برخوردار است که البته همچون بسیاری از موضوعات مرتبط با تاریخ دفاع مقدس کمتر توسط صاحب نظران، تحلیل و موشکافی شده است. شرایط ویژه ماه‌های اول جنگ به دلیل حمله‌های گسترده عراق به شهرهای مرزی جنوب و غرب و عدم حمایت دولت وابسته بنی صدر از نیروهای دفاعی و نظامی، کشور را در آستانه سقوط قرار داد. تصرف بندر خرمشهر و محاصره کامل شهر آبادان، به آتش کشیده شدن پالایشگاه و خطر سقوط اهواز، وعده‌های دروغین بنی صدر در اعزاز نیرو به جبهه، ویرانی شهرها و شهادت نیروهای غیر نظامی، همه و همه موجب تضعیف روحیه مردم و گسترش فضای یأس و ناامیدی در میان مدافعان شده بود. در این شرایط حجت‌الاسلام والمسلمین جمی در زیر موج فشارهای نظامی و مردمی، نماز جمعه را برپا و در خطبه‌های نماز، همه رزمندگان را به صبر و پایداری و مقاومت دعوت کرد. در روزهای اول جنگ محل برگزاری نماز، زیرزمین محقری بود که به کمیته ارزاق شهرت داشت. در همین زیرزمین پس از خلع بنی صدر، آقای رجایی در کنار امام جمعه آبادان با مدافعان شهر دیدار و از آنان دلجویی کرد. پس از این دیدار بر همگان ثابت شد که رجایی از جنس مردم است و مردانه در کنار آنها می‌ایستد. آقای جمی در نماز جمعه، با مردم ساده و





نیروهای مدافع برای حضور در نماز جمعه نوبت گرفته بودند و هر هفته، تعدادی از آنان در حیاط مسجد قدس و پشت سر حاج آقای جمی به نماز می ایستادند. نمازگزاران با پاکیزه ترین و بهترین لباس‌ها و زنان نمازگزار با لباس‌هایی سفید که مخصوص شرکت در نماز بود، حضور پیدا می کردند. توجه به زیبایی و پاکیزگی، فضای طربناکی را خلق و نوعی فاصله روانی را با فضای غمناک و پر درد جنگ ایجاد می کرد.

گرفت. وقتی مانند نماز را در شهر جنگی موافق با احکام شرعی و نظر صاحب نظران دینی دانستیم، با اعتماد به نفس و محکم در شهر ماندیم و در طی سال‌های جنگ تلاش کردیم تا نگاه‌های تحقیرآمیز را نسبت به زنان از بین ببریم. حاج آقا جمی در طی این سال‌ها حضور ما دفاع کردند و بدین وسیله کمک شایانی در رشد و بالندگی دختران جنوب داشتند.

□□□

دیدارهای گروهی

در سال‌های جنگ، حاج آقا جمی علاوه بر برگزاری نماز جمعه و جماعت در منزلش با جوانان دیدار می کرد. این ملاقات‌ها تأثیر مثبتی بر فعالیت نیروها داشت. وقت گرفتن از حاج آقا جمی خیلی راحت و به دور از تشریفات دست و پاگیر بود. هر زمان که اراده می کردیم و دلتنگ نصایح و سخنان پدرا نه می شدیم، با یک تماس تلفنی فراری را برای ملاقات با ایشان تعیین می کردیم. با اینکه در آن سال‌ها ستون پنجم دشمن در شهر آبادان تحرکاتی داشت و بقایای گروهک منافقین همچنان به دنبال توطئه و خرابکاری بودند، حاج آقا محدود عمل نمی کرد و بیش از آنکه به دنبال ایجاد شرایط امنیتی برای خود باشد، به خدا توکل داشت و پذیرای جوانانی بود که به او نیاز فکری و روحی داشتند. در اولین دیداری که من به همراه چند امدادگر بیمارستان با ایشان داشتم، به ظرایف و ویژگی‌های شخصیتی ایشان دست یافتم که برابرم درس بزرگی بود. خانه حاج آقا بسیار ساده و به دور از تجملات و وسایل اضافی و آکنده از مهربانی و صفا بود. دورتادور اتاق پذیرایی پتوهایی ملافه شده برای نشستن مهمان‌ها پهن کرده بودند. حاج آقا با پیراهن و شلواری سفید و ساده در مقابل ما روی زمین نشست و با تک تک ما سلام و احوالپرسی کرد. ایشان هیچ یک از ما را به نام نمی شناخت و به طور کلی می دانست که ما از امدادگران بسیجی شهر هستیم. من و بچه‌ها با دنیایی از سؤال به منزل حاج آقا رفته بودیم. از سؤالات شرعی و احکام تا پرسش‌های سیاسی و اجتماعی. حاج

می کرد.

تا پیش از عملیات ثامن الائمه، نماز جمعه محلی برای میثاق و هم قسم شدن تا پای جان برای شکست محاصره آبادان و پس از رهایی شهر از محاصره دشمن و باز شدن جاده‌های ارتباطی، نماز جمعه نماد حیات و زندگی در شهر بود. بسیاری از خانواده‌های آبادانی و اهالی روستاهای اطراف شهر که طاقت دوری از زادگاه و خانه‌هایشان را نداشتند و بعضاً در مهاجرت به شهرها مورد بی مهری قرار گرفته بودند، به شهر بازگشتند و شرکت در نماز جمعه برای آنان همچون شرکت در یک میهمانی بزرگ و همایشی مردمی بود. صدای خنده و گریه کودکانی که به همراه خانواده در نماز شرکت می کردند، به فضای مسجد قدس جان تازه‌ای می بخشید و همه خاطره تلخ جنگ، ویرانی و خرابی و فراق را در آن لحظات به فراموشی می سپردند. مردم غیر نظامی به دنبال تکیه گاهی امن بودند، محلی که در آن احساس هویت و آرامش کنند و از مصاحبت با دیگران بهره ببرند. حضور در نماز جمعه این احساس را به آنان می بخشید.

همه این آثار و برکات در گرو وجود مردی از مردان خدا بود. حاج آقای جمی از میان مردم برخاست، در میانشان و مانند آنها زندگی کرد، هیچ گاه به دنبال کسب قدرت و مقوم و نفوذ و باندبازی با آدم‌های خاص نبود. او آبرو و جانش را برای نجات آبادان گرو نهاد و با ایستادن در محراب نماز، حس غرور و افتخار و شادی را در وجود نمازگزارانی که در معیت او به نماز می ایستادند، زنده نگه می داشت و تقویت می کرد.

□□□

ماندن یا رفتن

وقتی به جای کلمه جنگ از کلمه دفاع استفاده می کنیم، بار معنایی کلمه متفاوت می شود و همه آدم‌ها اعم از مرد و زن در حق دفاع شریک می شوند. در روزهای آغازین جنگ، اثبات سهمیم بودن زنان در مفهوم دفاع، برای بسیاری از مردان سنگین و غیر قابل فهم بود. من و دوستانم که دخترانی جوان و زیر بیست سال بودیم، خود را در دفاع صاحب حق می دانستیم، اما فرهنگ مردسالارانه، این حق را به رسمیت نمی شناخت و به همین دلیل قبل از رویارویی با عراقی‌ها، باید برای ماندن و دفاع کردن با بستگان خونی مذکر و نیز نزدیکان و دوستان می جنگیدیم.

حاج آقای جمی در میان مردم جایگاه خاصی داشت. پیوسته حرف آخر را او می زد و کسی به خود اجازه نمی داد روی حرف حاج آقا حرفی بزند. بسیاری از دخترهای امدادگر به شکل پراکنده با ایشان تماس گرفتند تا حاج آقا تکلیف ماندن یا رفتن آنها را مشخص کند. البته ایشان هم حکمی مطابق با موازین شرع و نظر حضرت امام (ره) بیان کرد و چیزی از خود نگفت. حاج آقا ماندن نیروهای امدادی و حتی نظامی زن را در صورت ارائه خدمت و عدم مفسده، جایز و مأمور دانستند. ایشان همواره با بلند نظری به مسائل و حوادث پیرامون خود نگاه می کرد و هیچ گاه تحت تأثیر موج نظرات عمومی یا تعصبات قومی و جنسیتی قرار نمی

شفاف سخن می گفت. خطبه‌هایش شکل شعاری و دستوری نداشتند و تأثیری عمیق بر دل‌های نمازگزاران بر جای می گذاشتند.

نقش و تأثیر خطبه‌های نماز جمعه آبادان را باید در شرایطی جستجو کرد که در منطقه جنگی، از روزنامه و کتاب و تلویزیون خبری نبود. تماس‌های حضوری و تلفنی مردم محاصره شده آبادان با شهرهای دیگر، بسیار محدود و تنها امکان اطلاع رسانی، صدای جمهوری اسلامی مرکز آبادان بود. این مرکز در دهه شصت با پخش خطبه‌های نماز جمعه آبادان، نیاز مردم به کسب اخبار را مرتفع می ساخت.

از ویژگی‌های منحصر به فرد نماز جمعه آبادان، برگزاری نماز در شرایط کاملاً جنگی بود. خطر مرگ و مجروحیت، همه نمازگزاران را تهدید می کرد. بسیاری از مساجد و مراکز و نهادها و ارگان‌های آبادان همچون ساختمان مرکزی سپاه پاسداران، آموزش و پرورش، مرکز جهاد سازندگی، مسجد مهدی موعود و مسجد قدس که بعد از کمیته ارزاق محل برگزاری نماز جمعه بودند، در طی جنگ، بارها مورد اصابت خمپاره و توپ و بمباران‌های دشمن قرار گرفتند و تعداد زیادی از شهروندان آبادانی در این حوادث به شهادت رسیدند. تکرار این حوادث تأثیری بر عزم و اراده نمازگزاران نداشت.

نیروهای مدافع برای حضور در نماز جمعه نوبت گرفته بودند و هر هفته، تعدادی از آنان در حیاط مسجد قدس و پشت سر حاج آقای جمی به نماز می ایستادند. نمازگزاران با پاکیزه ترین و بهترین لباس‌ها و زنان نمازگزار با لباس‌هایی سفید که مخصوص شرکت در نماز بود، حضور پیدا می کردند. توجه به زیبایی و پاکیزگی، فضای طربناکی را خلق و نوعی فاصله روانی را با فضای غمناک و پر درد جنگ ایجاد می کرد. حاج آقای جمی که علت تامل این رخداد تاریخی بود، در خطبه‌های نماز به مسایل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و نظامی می پرداخت. ایشان با تلاش بسیار، جوانانی را که درگیر جنگ بودند و از شهرهای بزرگ و زندگی عادی فاصله داشتند، از انزوا و گوشه گیری اجتماعی خارج و کلیه اخبار و اطلاعات و حوادث روزمره منطقه را طرح و توجه آنان را به مسائلی فراتر از آنچه که در آن قرار داشتند، جلب





آقا با سعه صدر به یکایک پرسش‌ها پاسخ دادند و با اینکه جلسه ملاقات چند ساعت طول کشید، هیچگونه شتاب و عجله‌ای برای پایان دادن به جلسه نداشتند. در حین ملاقات با ما به تلفن‌ها و مراجعات ضروری هم پاسخ می‌دادند. خادم ایشان در کمال سادگی با یک استکان چای خوشرنگ از ما پذیرایی کرد. من از حاج آقا اجازه خواستم که یک عکس یادگاری از ایشان بگیرم. قدری تردید داشتم که آیا این درخواستی غیرمعمول از امام جمعه شهرمان نیست. حاج آقا متواضعانه یا بهتر بگویم مظلومانه، در گوشه‌ای ایستاد تا از او عکس بگیریم. در پایان ملاقات احساس سبکبالی و شادمانی می‌کردم. خود و دوستانم را لایق آن همه محبت و دوستی نمی‌دانستم. مگر ما که بودیم؟ یا چه کرده بودیم؟ جوانانی بی‌نام و نشان که از روی عشق در منطقه مانده و مشغول خدمت بودیم. حاج آقا چنان شخصیتی به ما دادند که گویا جمعی از مسئولین و مقام‌های مملکتی به دیدارشان رسیده‌اند. در پایان دیدار با اطلاعات جدیدی در مباحث دینی و اعتقادی و سیاسی و با روحیه‌ای شاد و دلی سرزنده به بیمارستان بازگشتیم. □□□

گل‌های کاغذی در میان ویرانه‌ها

عصرهای پنجشنبه، روز زیارت شهدا بود. شهدایی که چند ماه یا چند روز یا حتی چند ساعتی از رفتنشان نمی‌گذشت. چقدر زود قبرستان مردگان به گلستان شهدا تبدیل شد و چقدر با

حرم خانه محسوب می‌شود. گل بچینید. «حاج آقا تا گردن کردند که مراقب خودتان باشید. شهر زیر آتش دشمن است و رفتن شما به محله‌های متروک خطرناک است. ما با این استدلال که بادمجان بیم آفت ندارد و تجربه پنج ماه اخیر به ما ثابت کرده که اگر خودمان را جلوی خمپاره هم ببندازیم، این ترکش‌ها هستند که از ما می‌گیرند، خیال ایشان را راحت کردیم.

برای عملی کردن مقصودمان با دکتر انصاری، پزشک اعزامی از فارس که یک آمبولانس بزرگ در اختیار داشت، صحبت کردیم. راننده آمبولانس دکتر انصاری، بسیجی کم سن و سالی به نام معصومعلی اعزامی، از آذربایجان بود که به سختی فارسی حرف می‌زد. او هر وقت ما را می‌دید، اخم می‌کرد و اوقاتش تلخ می‌شد؛ زیرا می‌دانست ما دوباره برنامه و زحمتی برایش داریم. دکتر انصاری برای کمک به ما قول مساعد داد. پنجشنبه ظهر من و دو نفر از دوستانم سوار آمبولانس شدیم و به جزیره مینو رفتیم. با یک چاقوی اره‌ای کوچک، به زحمت مقدار زیادی مورد چیدیم. آمبولانس پر از مورد و دست‌های ما پر از زخم‌های کوچک و درشتی بودند که خون از آنها می‌ریخت. از جزیره مینو به کوی بهروز رفتیم. بخشی از محله در اثر بمباران هواپیما با خاک یکسان شده بود. به طوری که حرم خانه‌ها از بین رفته بود. در میان آجرها و آهن‌های فروریخته، درختان گل کاغذی همچنان ایستاده بودند و شاخه‌های پر از گل مثل زلف‌های پریشان، زیبایی خود را به رخ شهر جنگی می‌کشیدند و خودنمایی می‌کردند.

به سختی، خود را داخل آمبولانس پر از گل و مورد جای دادیم و با دنیایی شوق به گلستان شهدا رفتیم. ابتدا با چند حلب فلزی زنگ خورده، همه قبرها را آب پاشی کردیم. بوی گل خیس، فضا را پر کرده بود. سپس با عدالت تمام موردها و گل‌های کاغذی را روی قبرها تقسیم کردیم. کار ما ساعتی طول کشید. در پایان خسته و خیس از عرق بر سر مزاری نشستیم و به چهره دگرگون شده گلستان شهدا نگاه کردیم و بر همت خود بالیدیم. نمی‌دانم این کارها چه نتیجه‌ای داشتند، اما آرامان کردند. شاید کمترین کاری بود که ارادت و عشق ما را به برادران و خواهران شهیدمان اثبات می‌کرد. رزمندگان دسته دسته از راه رسیدند. بسیاری از آنها تصورشان این بود که بنیاد شهید، قبور شهدا را گل آرای کرده است. وقتی آقای جمی با همراهانش وارد گلستان شهدا شد، از دور با نگاهی مهربان و بیخندی ملیح از ما قدرشناسی کرد و همان یک نگاه ما را بس بود. ■

به فکری و ایده‌ای تبدیل شد. با جمعی از امدادگران بیمارستان تصمیم گرفتیم کاری کنیم کارستان. باید چهره‌ای متفاوت از گلستان شهدا می‌ساختیم تا بدین وسیله نه شهدا را که دل خودمان را راضی می‌کردیم. باید مورد و گل تهیه می‌کردیم و روی مزارها می‌ریختیم.

جزیره مینوی آبادان باغ‌های مورد زیادی داشت، اما تنها گلی که در آبادان می‌توانستیم بیابیم گل‌های کاغذی به رنگ قرمز و عنابی و ارغوانی بود که معمولاً در باغچه حیاط خانه‌های آبادان وجود داشت. درخت‌هایی که به اندازه قد دیوار بالا می‌رفتند و شاخه‌های پر از گل داشتند. ما برای چیدن گل کاغذی نیاز به اجازه شرعی داشتیم. طبق معمول که برای همه کارهایمان با حاج آقا جمی مشورت می‌کردیم، با ایشان تماس گرفتیم و برنامه خود را برایشان توضیح دادیم. حاج آقا گفتند: «شما حق ورود به منزل مردم را ندارید، حتی اگر درهای منزل در اثر موج انفجار باز مانده باشد. تنها می‌توانید از شاخه‌های بلند درختان که از دیوار خانه‌ها به کوچه آویزان شده و خارج از



با دنیایی شوق به گلستان شهدا رفتیم. ابتدا با چند حلب فلزی زنگ خورده، همه قبرها را آب پاشی کردیم. بوی گل خیس، فضا را پر کرده بود. سپس با عدالت تمام موردها و گل‌های کاغذی را روی قبرها تقسیم کردیم. رزمندگان دسته دسته از راه رسیدند. بسیاری از آنها تصورشان این بود که بنیاد شهید، قبور شهدا را گل آرای کرده است. وقتی آقای جمی با همراهانش وارد گلستان شهدا شد، از دور با نگاهی مهربان و بیخندی ملیح از ما قدرشناسی کرد و همان یک نگاه ما را بس بود.

سرعت، فضای خالی و خاکی قبرستان را قبرهای شهدا پر کرد. قبرهای گلی که همه شبیه هم بودند. بالای هر قبر، تابلوی آهنی سیاه رنگی قرار داشت که بر روی آن نام شهید، محل تولد، سال تولد، محل و تاریخ شهادت با رنگ سفید نوشته شده بود. تعداد زیادی از قبور متعلق به شهدای گمنام بودند. مردان و زنانی که تکه تکه شده و هیچ اثری از چهره و سیمایشان نمانده بود تا شناسایی شوند. روی تابلوی آهنی سیاه شهدای گمنام این طور نوشته شده بود: «نام: شهید، شهرت: آشنا، فرزند: روح الله، تاریخ شهادت: عاشورا، محل شهادت: کربلا.» هر پنجشنبه، رزمندگان، گروه گروه سوار بر ماشین‌های نظامی، خود را به منزل جدید دوستان شهیدشان می‌رساندند. اتوبوس گل مالی شده بیمارستان که چند صندلی بیشتر نداشت و وسیله اعزام مجروح بود، عصرهای پنجشنبه به سمت گلستان شهدا حرکت می‌کرد. ما با سلام و صلوات و شعارهای انقلابی و گاهی سرودهای گروهی، مسیر بیمارستان تا گلستان شهدا را طی می‌کردیم.

یکی از پنجشنبه‌های بهمن بر سر مزار شهدا نشسته بودیم که غربت و مظلومیت قبرهای گلی، وجودم را آتش زد. در دل آرزو کردم که ای کاش گلستانی از گل داشتم تا همه را نثار شهدا کنم. در آن روزها در شهر مغازه گل فروشی نبود. زوار شهدا قرآن به دست بر سر مزار می‌آمدند و گاهی خرمایی برای فاتحه به یکدیگر تعارف می‌کردند. نه گلی، نه گلایی برای زیبایی قبرها و معطر کردن آنها در دست نداشتیم. این تمنای درونی به ناگاه